

# پیام نوین

دوره هفتم

دیماه ۱۳۴۳

شماره ۳ (۷۴ مسلسل)

یزدان بخش قهرمان

||

میخائیل

لرمانتوف (۱)

||



بمناسبت یکصد و پنجاهمین سال تولد

لرمانتوف شاعر بزرگ روس که مجلس امشب بیاد بود صد و پنجاهمین سال  
۱- این سخنرانی در تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۴۳ در تالار انجمن برگزار شده است.

تولد او تشکیل شده است سخن سرائی بزرگ و هنرمندی ناپغه است .  
حسن تحسین و ستایشیکه اشعار او در خواننده و شنونده بوجود میآورد ،  
همیشه با تأثر و تأسف عمیق آمیخته است چونکه این ناپغه کوتاه زندگانی همچون  
ستارهٔ سحری در آسمان تیره و تار دیدهٔ سوم قرن هجدهم در روسیه طلوع کرد و  
نور افشاند و خاموش شد و بگفتهٔ حافظ شیراز : خوش درخشید ولی دولت  
مستعجل بود .

لر ماتتوف در ۱۸۱۴ متولد شد و در شانزده سالگی اشعاری سرود که  
نبوغ نگری و توانایی شگرف هنری او را در کار شعر و شاعری نشان میداد و ممکن  
بود ادبیات منظوم روسی را بمدارج عالی برساند ولی داستان زندگی پر ملال او  
زود با آخر رسید و در ۲۷ سالگی دست اجل طومار عمرش را در نور دید .  
لر ماتتوف چهار سال پس از کشته شدن پوشکین بقتل رسید و در همان چهار  
سالرمان «قهرمان دوران» که مظهر ترقی و تکامل ادبیات و بهترین اثر منظوم  
شاعر است خلق و ایجاد شد .

چه کسانیکه نبوغ فکری و هنری پوشکین را تحسین میکردند و چه آنها  
که دشمن پوشکین بودند همگی لر ماتتوف را ادامه دهند راه پوشکین و خلق  
شایستهٔ وی تشخیص دادند منتها با این تفاوت که دستهٔ اول امید به لر ماتتوف  
بستند ، و دستهٔ دوم چهارچشمی مراقب گفتار و رفتار او بودند .

لر ماتتوف پرچم شعر و ادبیات روسی را که از دست پوشکین شاعر مقتول به  
زمین افتاده بود برداشت و برافراشت و همچنانکه راه پوشکین را ادامه میداد  
توانست طریقهٔ جدیدی در وصول به هدف عالی هنری و ترقی دادن نظم ادبیات  
روسی بیابد و در آن مسیر معنوی خود را بسوی شهرت و عظمت ادامه دهد .

لر ماتتوف تا سیزده سالگی در «تارخانی» که از توابع شهرستان  
«پنزا» و ملک مادر بزرگش بود بسر میبرد و همانجا مراحل مقدماتی تعلیم و  
تربیت را فرا میگرفت . سپس بسکوف رفت و در دانشگاه در شعبهٔ زبان بتحصول  
پرداخت و چون در دانشکده رفتارهای آمیخته با بی اعتنائی داشت از جامعهٔ دانشجویان  
مسکواخراج شد و ناچار به پترزبورگ رفت و آنجا در آموزشگاه افسران  
نام نویسی کرد و پس از دو سال با درجهٔ صاحب منصبی از آموزشگاه بیرون آمد و  
افسر گارد شد .

این بود دورنمای مختصری از دوران کودکی و آغاز جوانی او . اما آنچه  
مسلم است لر ماتتوف در دوران تحصیل چه در مسکو و چه در پترزبورگ جسته  
گریخته اشعاری میسروده و آنها را یادداشت میکرده و با برای دوستان خود

میخوانده و گاهی هم که شمری پسند خاطرش نبوده آن‌ها را پاره میکرده و دور میریخته است .

در روزهایی که ملت روس، شاعر بزرگ خود پوشکین را وداع ابدی میگفت در سراسر پترزبورگ شعری منتشر شد و دست بدست گردید که عنوان آن «مرگ شاعر» بود و نام لرما تئوف که هنوز در آن زمان کمتر کسی با آن آشنا بود در ذیل منظومه دیده میشد.

این شعر همه را تکان داد زیرا شاعر توطئه مخفیانه‌ای را که دشمنان پوشکین برای نابودی وی ترتیب داده بودند فاش و بر ملا میساخت .

پیش از انتشار منظومه «مرگ شاعر» اشعار لرما تئوف طور دیگری ارزیابی میشد و آثار منظوم او بعنوان ثمر و محصول انزوا و گوشه نشینی که فقط آکنده از تفکر درباره سر نوشت شخص شاعر است مورد بحث و گفتگو قرار میگرفت ولی با انتشار منظومه «مرگ شاعر» نه فقط نیروی معنوی و شور و شوق و هیجان عاطفی گوییده شعر بلکه رابطه عمیق او با زندگی اجتماعی و سیاسی مردم روسیه نیز آشکار گردید و همگان دریافته اند که آن مرثیه گویی یک نوع اظهار تأسف خشک و رسمی از طرف شاعری منزوی نیست بلکه ابراز احساساتی است که در میان جامعه ترقیخواه بیان میشود و قله‌ری و زورگویی و فتنه انگیزی و مفسدت جویی بپیداگران میهن خود را محکوم میسازد.

معلوم است که نتیجه انتشار چنین اشعاری در چنان روزگاری چه میتواند بود: بزودی پرونده ساخته شد و ستوان سوم میخائیل لرما تئوف افسر ارتش امپراطوری بجرم سرودن اشعار غیر مجاز دستگیر و زندانی گردید و خشم و نفرتی که در شخص نیکلای اول نسبت به لرما تئوف بوجود آمده بود برآتش از تنفری نسبت به پوشکین عمیقتر بود و چند روز پس از توقیف شاعر جوان دستور داده شد که او را برای جنگ با کوه نشینان به قفقاز اعزام دارند و از همینجا شهرت و محبوبیت اجتماعی لرما تئوف آغاز گشته است و مطامع فریبی طبیعت سخاوتمندانه از هر هنری بهره‌ای و استمدادی در وجود لرما تئوف بودیت نهاده بود.

وی علاقه زیادی به موسیقی داشت ، ویولن زدن و پیانو زدن میدانست و میتوانست قطعاتی از اپراهای مورد علاقه‌اش را بخواند .

لرما تئوف خوب نقاشی میکرد و در کار رنگ روغن استاد بود . (۱) او مسائل ریاضی را با آسانی حل میکرد و در بازی شطرنج مهارتی بسزا داشت .

(۱) نمونه‌هایی که در این مقاله چاپ شده تمام کار خود لرما تئوف است .



خلاصه اینکه لرما نتوف اذهر دانشی بی بهره نبود.

معلومات زیادی داشت، کتاب زیاد خوانده بود و چند زبان خارجی را خوب میداست و هر کاری برای او سهل و آسان بود ولی بیش از هر چیز اسرار داشت که ذوق پر نبوغ خود را در ساختن اشعار با کار هر روزه تکمیل کند. لرما توف تمام سال ۱۸۳۷ را در قفقاز به سیروسیاحت های مداوم گذراند. او گاه بوسیدارابه چاباری و گاه سوار بر اسب تمام خط عملیات نظامی را زیر پا گذاشت و اشهرهای ساحلی و قصبه های کازاکها دیدن نمود.

لرما توف چون از تبعیدگاه به پترزبورگ برگشت، ره آورد سفرش منظومه ای بود که آنرا با مایه گرفتن از روح افسانه های ملی ساخته بود.

عنوان مفصل این منظومه چنین بود:

«شعر» درباره تزار ایوان واسیلی یویچ و سرباز جوان و کالاشنیکوف تاجر

دلیر».

او درین منظومه از انسان ساده و معمولی روسی تجلیل کرده بود. این منظومه با توصیف و سفارش ژوکوفسکی که خودش هم نیز اهل شعر و شاعری بود در بار تزار از او حرف شنوی داشت بطبع رسید ولی بدون امضاء شاعر چونکه گوینده شعر هنوز هم مورد بی مهری تزار و درباریان وی بود. چندی بعد از مراجعت به پایتخت، لرما نتوف در مجله «یادداشتهای میهنی»

که سرپرستی معنوی آن را بلینسکی منتقد و آزادیخواه مروف بهمه داشت شروع به کار کرد .

هر اثر تازه ای که در آن مجله با مضای لرما توف چاپ و منتشر میشد در مردم ترقیخواه جامعه روس عکس العمل مثبتی بوجود میآورد و هر اثر جنبه های تازه تری از بزوغ و استعداد شاعر را بخوانندگان و علاقمندان معرفی مینمود . آثار بعدی لرما توف از لحاظ تنوع فوق العاده انسان را وادار به تعجب مینماید . مثلاً خواندن «متسیری» که مونولوگ آتشی در باره آزادی و میهن از دست رفته است خواننده را سخت به هیجان میآورد .

همچنین اثر دیگر او که «اهریمن» نام دارد و درین منظومه مبارزی بزرگ که بر ضد خرافات و اوهام قیام کرده است معرفی میشود و لذتی عمیق بخواننده میبخشد .

منظومه «اهریمن» نتیجه تفکرات فلسفی چندین ساله لرما توف را مشخص میکند .

این منظومه مشحون از مبارزه آتشی در راه آزادی زندگی و خلاقیت هنری است .

همین اثر (یعنی منظومه اهریمن) آنتون روینشترین را الهام بخشید که اپرایی بهمین نام بوجود آورد .

این اپرا در سال ۱۸۷۵ بروی صحنه آمد . در این اپرا نقش اهریمن بهمه ف.ای. شالیاپین بود .



اپرای مزبور در آن زمان مانند بوم صدا کرد و نغمه های آزادیخواهانۀ آن باچنان قدرت و درخشندگی خاصی طنین انداز شد که نمایش آن را بلافاصله



ممنوع ساختند و اپرا مدت‌ها بروی صحنه نیامد .

لرمانتوف در اواخر خود نه فقط بعنوان شاعر لیریک ، بلکه در درجهٔ اول بعنوان شاعریکه ستایشگر حق و حقیقت است جلوه گر میشود و در شعر خود مسائل مهم اجتماعی را آنگونه که در مصلحت افراد اجتماع است مطرح میسازد .

ما وقتی که رمان «قهرمان دوران ما» که شاعر در آن رمان همهٔ نقائص و معایب نسل معاصر را در وجود افسری بنام «پچورین» جمع نموده است میخوانیم ، پی میبریم که چرا این انسان جوانیکه خود از طبقهٔ ممتاز است چنین رفتار عجیبی دارد و از افراط به تفریط میافتد .

او گاهی از زندگی گریزان است و گاه بدنیال زندگي می‌دود ، گاهی با حرص و آرزوی می‌کند شبح افسونگر سعادت را بچنگ آورد و گاه خوشبختی را چیزی موهوم و خیالی و درک آنرا ناممکن مینماید .

لرمانتوف توانسته است از خلال سطرهای کتاب خود به خواننده بفهماند که انسان زنده و عاقل و با استعداد و با معلومات در هر عصر و زمانی که باشد بر اثر فقدان آزادی و محرومیت از مواهب زندگی اجتماعی و در نتیجهٔ بیکاری و دل‌افسردگی دچار رکود و جمود میشود و از بین میرود و بهمین سبب است که روحیهٔ پچورین پهلوان کتاب خود را بعنوان پدیدهٔ عصر خویش معرفی میکند و چگونه حالات او را توضیح میدهد و توصیف مینماید .

اشعار لرمانتوف و اهمیت اجتماعی و شهرت دائم التزاید او بیش از پیش آریستوکراسی را به ناراحتی و عصبانیت دچار میساخت تا عاقبت به شیوهٔ آزمایش شده‌ای برای از بین بردن لرمانتوف متوسل شدند و بر خوردی ساختگی بین او و یک نفر خارجی ترتیب دادند .

در نتیجه تحریکات مخفیانه ، بین لرماتوف و فرزند سفیر فرانسه بحث و مشاجره ای در خصوص جثیت کشور روسیه و شایستگی روسها در گرفت . جوان فرانسوی با اطلاع از اینکه دوئل در روسیه ممنوع میباشد با بی اعتنائی صحبت میکرد و لرماتوف او را سر جای خود نشاند .  
لرماتوف گفت :

«باور کنید ما روسها اجازه نمیدهیم که توهین بما بی کینر باشد» .  
آنوقت فرانسوی او را دعوت به دوئل کرد .

دوئل عراقی نداشت ولی همان کافی بود که شاعر تحویل داد گام نظامی بشود . در ماه آوریل سال ۱۸۴۰ لرماتوف مجدداً محکوم به تبعید شد . این واقعه با انتشار کتاب «قهرمان دوران ما» مصادف گردید . انتشار رمان لرماتوف مجدداً تزار را آزرده خاطر ساخت . باری ، لرماتوف بار دیگر بخطرناکترین قسمت جبهه در قفقاز تبعید میشود و بار دیگر شاعر در جاده های پر از دست انداز پراه میافتد و در سفر دور و درازی که با اسب همه جا را می پیماید تضاد فجیع و دردناک زندگی انسانی سالنهای پر زرق و برق پترزبورگ و مرگ تدریجی دهقانان برهنه و گرسنه قصابات بیزراه را برای العین میبیند و می سنجد و مقایسه میکند . شاعر اشخاص و مناظری را که در سفر قفقاز دیده بود در آثار منظوم و مثنوی خود مجسم نمود .

نثر لرماتوف تا کنون از حیث پختگی و لطافت خود موجب تحسین و تمجید میگردد .

یونین در یادداشتهای خود راجع به خاطره چخوف تعریف میکند که



چخوف آرزو داشت لا اقل يك نوول شبیه نوولی که لرما تتوف تحت عنوان «تامان» نوشته بود برشتهٔ تحریر درآورد.

چخوف میگفت:

بعد از نوشتن چنین داستانی میتوان با خاطری آسوده بان دنیا رفت. لثواتلستوی معتقد بود که اگر لرما تتوف زنده بود دیگر برای خودش و داستایفسکی محلی باقی نمی ماند.

موقیسه آثار لرما تتوف را مطالعه میکنید چنین بنظر می رسد که او تمام نیروی خود را بکار می برده است تا مگر افکار و احساسات درونی خود را قبل از وقوع فاجعه ای که آنرا پیش بینی می کرده است بیان کند و روی کاغذ آورد اما فاجعه نیز قابل اجتناب بود و سرانجام بوقوع پیوست.

لرما تتوف راه جنگ با کوه نشینان قفقاز فرستادند. ولی گلوله ها به افسر شجاع کارگر نیامدند. آن وقت برای او دولتی ترتیب دادند و شاعر در پانزدهم ژوئیه سال ۱۸۴۱ در نزدیکی شهر پیاتیکورسک بدست مارتینوف که يك سرگرد بازنشسته بود بقتل رسید.

کسانیکه ذوق و قریحه لرما تتوف را تحسین می کردند در نامه های خصوصی خود نوشته اند که دول مل مزبور برخلاف کلیه اصول و موازین وجدانی برگزار شد و مارتینوف مانند يك قاتل رفتار کرد.

لرما تتوف فقط مدت چهار سال جهت نظم روسی را رهبری می کرد. اهمیت تدریجی وجود این شاعر عبوات از اینست که او افکار و آرمانهای مترقی عصر خود را مستقر می ساخت.

روح حماسی و قهرمانی نظم لرما تتوف و مضامین لیریک و شاعرانه تکرار نشدنی اشعار او، عمق افکار و ظرافت تجزیه و تحلیل های روانی و سادگی توأم با اشکال بسیار کامل نظم، گوشنواز بودن شکفت انگیز اشعار و شر او. تمام اینها لرما تتوف را در ردیف بزرگترین نویسندگان قرار میدهد که مایه فخر و مباهات نظم ملی روسی و ادبیات جهان بشمار می روند.

لرما تتوف تأثیر قاطعی در تمام نظم و شریعدی روسی باقی گذاشت. وی در تاریخ ادبیات جهان از لحاظ معیاس خود دیده ای مشابه پوشکین و بایرون و گوته است.